

گفتگوی محفلی - مجازی جنبش انقلابی مردم ایران «قسمت بیست و سوم - جنگ، جمهوری اسلامی، خیمه شب بازی گفتگو با اپوزیسیون و چشم انداز بعدی»



در هفته های گذشته ایران شاهد تحولات برزخی بسیاری بوده که چشم اندازهای آتی جنبش انقلابی را تیره و کدر ساخته است. جنبش زن - زندگی - آزادی همچون زخمی مهلک بر پیکره فرتوت جمهوری اسلامی فرونشسته که هرگاه دمل چرکین آن سرباز کند، شاهد خونریزی شدید و فوران جنبش انقلابی در اشکال بعدی خواهیم بود. در همین رابطه قسمت بیست و سوم گفتگوهای محفلی - مجازی گروه جنبش انقلابی مردم ایران را برای تنویر افکار عمومی و پاکسازی تبلیغات فریبنده رژیم و اپوزیسیون قلابی و به مسلخ رفته گان ضد انقلاب منتشر می کنیم.

فریبرز- حمله اسرائیل به ایران که از ۲۳ خرداد با رمز عملیات « شیر » شروع شده بود علیرغم موفقیت در ترور فرماندهان خط اول سپاه و شکستن دومین سپر تقدیس نظام جمهوری اسلامی عملاً به ضرر اپوزیسیون انقلابی شد. جنبش مهسائی در سال ۱۴۰۱ سپر اول تقدیس را که همانا تقدیس رهبری ولایت فقیه و اسلام محمدی بود را با شدید ترین دشنام های سیاسی و مبارزه جانانه زنانه در هم شکسته بود و مردم به عینه

دریافتند محتوای ایدئولوژیک اسلام سیاسی شیعه ناتوان از پاسخگوئی به کمترین و کوچکترین خواسته مردم زحمتکش و به ویژه جوانان نیست و راهی مگر فرورفتن در پستوخانه های تاریخی ندارد. حمله نظامی - امنیتی اسرائیل نیز هیمنه «حیدر حیدر» را به پیشیزی تبدیل کرد که ملت را سه روز تمام انگشت بدهان و رهبران سیاسی - نظامی نظام را انگشت به مقعد نموده بود. اینک مردم مخالف در عمل فهمیدند با اتحاد و توانائی قادرند همه قدرت و توانائی نظامی رژیم را در زمان موعود و لازم به زباله دان تاریخ بسپارند. به نظر همه عقلای اپوزیسیون به استثنای دست آموزان امریکا و اسرائیل حمله اسرائیل باعث انحراف در مبارزه و جنبش انقلابی شد به طوری که بزرگترین اعتصاب سراسری کامیون داران و فلج شدن حمل و نقل کشور در محاق فراموشی رفت. رژیمی که در پسا جنبش مهسائی در بسیاری صحنه ها جاخالی کرده بود مجدداً به خیابان بازگشت و اداره خیابان را بدست گرفت. نوعی خیال پردازی وطن پرستی در قالب عاشورا و تاسوعا در بیانیه های متعدد برخی از اپوزیسیون و قشر خاکستری توانست صف همراهی با رژیم را بیشتر کند. رژیمی که در عرض سه سال گذشته با تحریم رسمی اقشار مختلف مواجه شده بود، بناگاه با حمله یک کشور خارجی که حسب پیشینه و تاریخ فکری مورد تنفر مردم ایران بود، توانست با موجی از همراهی نسبی مردم در دفاع از کشور مواجه شد که حتی تندروترین جناح های حاکمیت را به تعجب واداشت و رهبر غایب شده پس از ظهور در پس مرثیه ای ایران به عزای حسین نشست که هیچ قربانی با ایران و ایرانیان نداشته است. بخش سلطنت طلب به رهبری رضا پهلوی که رسماً با حمله یک کشوریگانه - که مورد تنفر افکار عمومی جهان هم بود - رسماً میخ مرگ بر تابوت و تاج سفارش داده شده را زده و مردم در عمل توانستند همراهان و ناهمراهان انقلاب را در محک آزمایش قرار داده و بشناسند. از طرف دیگر فرصت طلبان و خاکستری نشینان که همیشه مترصد صدرنشینی جنبش بوده اند توانستند خود را بازسازی کنند اما مردم در عمل دیدند تنها جریاناتی که بدرستی جنگ را از هر دو طرف جنگ سالار محکوم کردند نیروهای چپ و جمهوریخواهی بودند که هم سودای وطن و کشور را دارند و هم در غم مردم شریک هستند. مارکسیست ها رابطه ارتباط جنگ و مبارزه طبقاتی در یک کشور را درک کرده و می دانند که پایان دادن به جنگ های خانمان سوز بدون از میان برداشتن طبقات حامه جنگ افروز غیر ممکن است. کما این که رژیم جنگ افروز جمهوری اسلامی قبلاً نیز با جنگ افروزی یک جنگ هشت ساله را به کشور تحمیل کرده بود و در سراسر دوده گذشته با شعار جنگ و نابودی به مصاف سایر کشورها رفته بود. مردم ایران فراموش نکرده اند علیرغم آن که رژیم و روشنفکران حامی وطن اسلامی مدعی هستند اسرائیل متجاوز بوده و به ایران حمله کرده اما این رژیم جمهوری اسلامی است که از بدو تاسیس با تشکیل واحد نهضت های آزادیبخش و صدور پاسداران انقلاب به کشورهای مختلف منطقه در همه منازعات سیاسی - نظامی دخیل بوده است.

شهرام - اتفاقاً همه مستندات تاریخی گواه بر این امر هستند که فقط دو کشور اسرائیل و جمهوری اسلامی در جهان بقای شان به جنگ افروزی و دشمن تراشی استوار است و بس. برخلاف عریضه نویسان بیت الهی تا کنون در طول تاریخ بشر موردی وجود نداشته که طبقات حاکم و نیروهای اشغالگر کمترین توجهی به موعظه های اخلاقی پاسیفیست ها نموده و در نتیجه پند و اندرز و تسامح دست از قدرت، ثروت و سلطه طلبی خود برداشته

باشند. انسان های سیاسی عاقل می دانند که جنگ ادامه سیاست به شیوه دیگر، با خشونت است. برای بررسی جنگ ها باید به ماهیت طبقاتی جنگ، این که علت جنگ چیست، چه طبقاتی درگیر آند، و چه شرایط تاریخی و تاریخی-اقتصادی موجب ظهور آن شده توجه نمائیم تا بتوانیم بدرستی جایگاه خود و مردم زحمتکش را در فراسوی آن جنگ مشخص کنیم. به همین منظور براس شناخت جنگ اسرائیل با ایران و یا منازعات و درگیری های تنش زای جمهوری اسلامی با اسرائیل در جنگ های نیابتی ناچاریم همه جوانب سیاسی این جنگ را در نظر بگیریم. در همین راستا بررسی سیاست های واقعی های جمهوری اسلامی (نه سیاست های اعلام شده) که جنگ ادامه آن هاست، و سیاست طبقاتی که جنگ را براه انداخته است. برای درک درست سیاست های جنگ، باید تمام قدرت ها و طرف های متخاصم- و نه فقط یکی از آن ها- را در نظر گرفت. منشاء مخالفت مارکسیست ها با جنگ در مخالف آن ها با سیاست هایی قرار دارد که به جنگ منتهی می شود.

متأسفانه در جریان حمله رژیم فاشیستی اسرائیل به جمهوری اسلامی ارتجاعی برخی نیروهای داخل کشور و عده ای از اپوزیسیون خارج نشین مدعی دموکراسی وارداتی آمریکایی به دفاع رسمی از کشور بیگانه ای که به اب و خاک ایران حمله کرده بود پرداختند و در مقابل نیز بخش دیگری از اپوزیسیون عمدتاً داخلی و بعضاً خارج نشین نیز زیر شعار «وطن، وطن» و «ای ایران» در خدمت سیاست همراهی و حتا دفاع سیاسی از رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی برآمدند به طوریکه پس از غیبت صغرای خامنه ای و ظهور او در حسینیه جماران که به توصیه ایشان با مداحی «ای ایران» همراه بود ابطحی ریس دفتر خاتمی نوشت «آقا آمد، با ایران آمد. در اوج بازی روانی دشمن، آرام بخش ترین اتفاق بودنش و دیده شدنش بودو یا شمس الواعظین که همیشه بدنبال وعظ است تا وضع خود را بهبود بخشد فرموده که «خامنه ای درست می گفت که باید در سوریه جنگید تا در ایران با اسرائیل نجنگیم». برادران اصلاح طلب چنان ارایشی به صحنه جنگ اسرائیل با ایران دادند که توگوئی جنگ میهنی روی داده مه باید همه مردم لباس رزم بپوشند تا از کیان اسلام و جمهوری ولایت دفاع کنند. تنها در این میان میرحسین موسوی به درستی با سکوت خود نشان داد که راه برون رفت از همین جنگ هم برگزاری رفرندام و مجلس موسسان برای برچیدن بساط جمهوری اسلامی است و لاغیر.

رژیم حتی با وجود همه همراهی اصلاح طلبان و سکوت مردم حاضر به آزادی زندانیان سیاسی به عنوان نماد آشتی با ملت نیز برنیامد که برعکس با انتقال آنان به زندانی که دچار نابسامانی امکانات است درصدد انتقام کشی از فرزندان زندانی ملت برآمده است. بدون شک حمله اسرائیل به ایران با هر هدفی صورت گرفته موجبات فروکش جنبش مردمی را فراهم کرد زیرا تا دو هفته قبل از حمله اسرائیل بزرگترین اعتصاب سراسری ناوکان حمل و نقل زمینی کشور در اوج خود بود و ده ها اعتصاب و اعتراض در گوشه و کنار کشور در جریان بود که با حمله اسرائیل همه آنها در سکوت فرو رفته اند چرا که با مرگ و سرکوب جاسوسی و خطر مرگ مواجه شده اند. رژیم بعد از حملات اسرائیل از وحشت فروپاشی با پیغام و پیغام های خاصی به نیروهای اپوزیسیون داخلی علائمی را نشان داده که بسیاری از آنان به تصور بوی گوشت نوعی مماشات اجتماعی را تبلیغ می کنند. این اشخاص ظاهراً فراموش کرده اند که رژیم جمهوری اسلامی از همان ابتدای برآمدن خود در سال ۱۳۵۷ با

خده و فریب همیشه توانسته اعتراضات و جنبش های اجتماعی را مهار و یا سرکوب کند . من در این جا از رفیق مهسا و زری که مشترکاً گزارش بررسی اتفاقات بعد از انقلاب را تهیه کرده اند میخوام خلاصه گزارش و نظرات خودشان را بگویند

مهسا- ایران و جنبش انقلابی مردم ایران در ۴۷ سال گذشته روزگار تیره و تاری را گذرانیده اند. اگرچه انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، با شعارهایی چون «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» توده های وسیعی از مردم، روشنفکران، اقوام، اقشار مذهبی و نیروهای چپ را گرد هم آورد. اما تنها چند ماه پس از پیروزی، روشن شد که آنچه به نام "جمهوری اسلامی" بنا می شود، نه یک نظام جمهوری مبتنی بر مشارکت و آزادی، بلکه نظامی توتالیتر با مرکزیت ولایت فقیه است که همه نهادهای سیاسی، قضایی، نظامی و فرهنگی را زیر سلطه خود درمی آورد که قرار بود بخشی از «کمر بند سبز» و متحد ضیاء الحق در محاصره اتحاد جماهیر شوروی باشند؟! از همان ابتدا، رهبران جمهوری اسلامی به جای همراهی با نیروهای انقلابی هم پیمان خود، پروژه ی حذف و انحصار را آغاز کردند. نیروهای ملی گرا، چپ گرا، اقوام، زنان و حتی برخی روحانیون منتقد مانند آیت الله شریعتمداری و آیت الله طالقانی، یا کنار گذاشته شدند یا به تدریج از صحنه حذف گشتند. چه رسد به نیروهای چپ و اقلیتی که از ابتدا مورد عتاب و خشم ولی فقیه و دارودسته امت نشان او بودند. آنان واژه ای به نام خلق و مردم را اساساً جز در صندوق های رای قبول نداشتند و به کلمه قصار خمینی در کتاب ولایت فقیه یعنی «امت» یا همان «بز اخوش» - کسی که نادانسته سخن یا امری را تصدیق می کند - اعتقاد داشتند.

در این مسیر، جنگ ایران و عراق - که از سوی صدام و با تحریک خمینی برای بیداری شیعیان عراق آغاز شد - به تعبیر آیت الله خمینی «نعمت»ی برای جمهوری اسلامی بود؛ چرا که در پوشش «دفاع مقدس»، نظام توانست بسیاری از نهادها را امنیتی کند، احزاب و مطبوعات را تعطیل نماید، مخالفان را با اتهام خیانت ساکت کند، و سپاه پاسداران را به ابزار اصلی قدرت تبدیل سازد.

رژیم جمهوری اسلامی، با تکیه بر مفاهیمی مانند «ولایت مطلقه فقیه»، «اسلام ناب محمدی»، و «دشمن خارجی»، مشروعیت خود را از چالش های واقعی مردم به عرصه ی نبرد و ایدئولوژی منتقل کرد. در این فضا، سرکوب نه یک ابزار واکنشی، بلکه یک ستون ساختاری نظام ولایت فقیه بود؛ سرکوبی که ابتدا دامن اقلیت ها (کردستان)، سپس سازمان های سیاسی (مجاهدین و چپ ها)، و نهایتاً حتی یاران سابق انقلاب را گرفت. در این چارچوب، حوادث و روی دادهای بعدی - از جنگ گرفته تا ترورها، اعدام ها، کودتاها، سرکوب ها و مهندسی انتخابات - نه استثنا، بلکه منطبق درونی رژیمی هستند که برای بقاء، نیازمند بحران، دشمن، و سرکوب مستمر بوده و هست. ذیلاً با نگاهی گذار، آن چه بر ما گذشته توضیح داده شده تا دل باخته گان به عظمت ولی غایب حاضر شده بدانند چرا مردم و مبارزان دیگر فریب این طراران انقلاب را نخواهند خورد. شعار فریبنده تعامل و گفتگوی صادقانه با اپوزیسیون که در شرایط فروپاشی نظام و ترس بالائی ها از پائینی ها از دهان رئیس جمهور

به نیابت از ولایت فقیه زده شده نه یک شعار واقعی ملهم از رعایت منافع ملی و حقوق شهروندی مردم ایران بلمه اتلاف وقت به منظور بازیابی قدرت سرکوب بیش نیست . در این رابطه می توانم به آغاز با سرکوب کردستان ۱۳۶۰-۱۳۵۸ شاه کنم که پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، نخستین چالش جدی جمهوری اسلامی در مناطق کردنشین غرب کشور رخ داد. احزاب کردی همچون حزب دموکرات و کومله خواهان خودمختاری فرهنگی و سیاسی بودند. جمهوری اسلامی با استفاده از سپاه، ارتش و بسیج، مقاومت اکراد و ترکمن ها را با خشونت سرکوب کرد و پیام روشن آن که « در رژیم جمهوری ولایت ، تمرکزگرایی مطلق در دستور کار است» را به اقلیت های قومی دادند.

دومین . حرکت سرکوبی رژیم در کودتای نوژه (تابستان ۱۳۵۹) صورت گرفت که در پایگاه هوایی نوژه، با برنامه ریزی افسران توده ای و دخالت نیروهای ضداطلاعات با فریب شماری از افسران وفادار به سلطنت که علاقه به سرنگونی جمهوری اسلامی داشتند توانستند کودتا را پیش از وقوع کشف شد و بهانه ای برای پاک سازی ارتش و تعمیق کنترل امنیتی شد. متعاقب این کدتای ساختگی جنگ ایران و عراق (شهریور ۱۳۵۹) بود که در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، پس از تحریکات متعدد جمهوری اسلامی و شخص خمینی برای تشویق قیام شیعیان عراق صدام حسین به ایران حمله کرد. جنگ هشت ساله ای آغاز شد که رژیم مدعی بود یک جنگ دفاعی است پس از بازپس گیری خرمشهر (۱۳۶۱)، با شعار «راه قدس از کربلا می گذرد» به جنگ تهاجمی تبدیل شد. ورژیم بازهم وعده قبلی خود را مبنی بر جنگ دفاعی فراموش کرد. در این جنگ حدود یک میلیون نفر از طرفین کشته، و هزاران نفر زخمی و آواره بر جای گذاشت و نهادهای انقلابی مانند سپاه را تثبیت کرد.

رژیم بعثت تناقضات ذاتی خود و نیروهای درونی اش عملاً با برکناری دولت موقت و خیز آرام آرام رهبران حزب جمهوری اسلامی و روحانیون برای کسب قدرت و آغاز منازعات جدی بنی صدر و بهشتی بعنوان نماد دوجریان حاکم بر کشور موجب عزل بنی صدر و حذف کامل جناح های مخالف، شد که سازمان مجاهدین خلق در ۳۰ خرداد اعلام فاز مسلحانه کرد. تظاهرات در تهران به شدت سرکوب شد، و کشور وارد دوره ای از خشونت، ترور و اعدام های گسترده شد. مجدداً خمینی وعده و وعید روحانیون بدنبال قدرت نیستند را رسماً کنار نهاد و جناح روحانیت ارتجاعی قدرت را بدست گرفت. نتیجه حذف بنی صدر و خشونت های حزب جمهوری بعنوان بازوی سرکوب آن دوران ، در دام افتادن بخش عمده اپوزیسیون آن موقع یعنی سازمان مجاهدین به روی اوری به ترور و گسترش چرخه خشونت شد که موجبات ترور رهبران نظام در سال ۱۳۶۰ همچون انفجار در سالن حزب جمهوری اسلامی و کشته شدن آیت الله بهشتی و بیش از ۷۰ مقام در هفتم تیرماه و ترور رجایی و باهنر در هشتم شهریورماه بود. این ترورها ، فضای اختناق را تثبیت و راه را برای تمرکز کامل قدرت باز کردند. علیرغم بیانیه هشت ماده ای خمینی و اعلامیه دادستانی در این سالها هزاران نفر که در درگیری ها نیز شرکت نداشتند اعدام و تیرباران شدند. زیرا فرصت بی نظیری بدست دژخیمان اسلام ناب محمدی افتاده بود تا همه رقبا را محو کنند. بدنبال ادامه جنگ و قدرت گیری سپاه در این سالها تا ۱۳۶۷ ، سپاه پاسداران به تدریج به یک

نیروی سیاسی-نظامی قدرتمند بدل شد که علاوه بر میدان جنگ، در فضای سیاسی، اقتصادی و رسانه‌ای نیز حضور یافت. ساختار نظامی-امنیتی نظام از همین دوران شکل گرفت و وعده حاکمان جمهوری اسلامی مبنی بر تأسیس جمهوریت به فراموشی سپرده شد و جمهوری ولایت در پی تصفیه خونین مبارزان در خیابان و زنان و تصفیه برخی فرماندهان نظامی- سپاهی در جبهه های جنگ یک دست شد. اما پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، در ردادماه ۱۳۶۷ مجاهدین خلق با حمایت عراق عملیاتی به نام فروغ جاویدان انجام دادند. سپاه با عملیات مرصاد آن را در کرمانشاه درهم شکست. این عملیات زمینه‌ساز اعدام‌های گسترده بعدی شد. عملیات مجاهدین سبب شد بجای محاکمه و اعدام فرماندهان بزدل سپاه که از مهلکه جزایر مجنون فرارودر شهرستانها به فعالیت انتخاباتی مشغول شده بودند با پادرمیانی رمال همیشه در صحنه اکبر رفسنجانی به محاکمه زندانیان اسیر در زندانهای جمهوری اسلامی که عمدتاً هواداران سازمان مجاهدین بودند، تبدیل شود. بازخوانی خاطرات اکبر رفسنجانی و برخی سپاهیان معترض فعلی گویای این امر می باشد. متعاقب این حمله و شکست مجاهدین در پی فرمان آیت‌الله خمینی، هزاران زندانی سیاسی در زندان‌های اوین، گوهردشت و... به بهانه عملیات مرصاد و درواقع برای اجرای برنامه پاکسازی دوران جانشینی خمینی و برکناری منتظری اعدام شدند. این کشتار یکی از تاریک‌ترین پرونده‌های حقوق بشری جمهوری اسلامی است. این برنامه با نظر شخص خمینی و گرداندگی اکبر رفسنجانی، احمد گریان و بدست هیات های مرگ و باند موتلفه که راهبران زندانهای ایران بودند انجام شد.

رژیم در سالهای بعد از دهه شصت کراراً موضوع بازگشت فریب خوردگان و اپوزیسیون به دامان خونین رژیم توتالیتر مذهبی تکرار می کرد. برای آنانی که دل در گرو گفتگوی نظام به اپوزیسیون باخته اند و مشوقان خارجی که نگهدار پرچم سازش هستند یادآوری این مهم ضروری است که علیرغم آن کمه رژیم خمینی در پی گفتگو با اپوزیسیون کرد و ترکمن بود، جلاد ویژه خود را - خلخالی - شبانه برای اعدام مبارزان و اسرای آنها به منطقه اعزام که تصاویر موجود فعلی نشان از سبوعیت و ارتجاع تا مغزاستخوان اسلام فقهاتی و ولایتی در آن دوران تا کنون است. بعدها نیز پس از جنگ، با استفاده از سلاح خدعه که قبلاً در انقلاب ۱۳۵۷ کارآئی خود را نشان داده بود به حذف فیزیکی منتقدان در داخل و خارج پرداخت. رژیم در حالی که درحال گفتگو با بهمن قاسملو رهبر حزب دمکرات کردستان برسر فعالیت علنی حزب و دست کشیدن از مبارزه مسلحانه بودند او را به دام کشیدند و ترور نمودند. تا باردیگر اپوزیسیون دچار خودفریبی وعده های فریبنده رژیم ملایان قرار گیرد. بدنبال آن قتل شاپور بختیار، شرفکندی، قتل‌های زنجیره‌ای روشنفکران و تروریسم دولتی به بخشی از سیاست جمهوری اسلامی تبدیل شد. در همین دوران برخلاف تصور خوش باوران معتقد به ولایت فقیه که شعار می دادند « درود بر منتظری یار امام امت »، و یا « صل علی محمد، یار امام در آمد » و « منتظری قائم مقام امام دوران است »، احمد خمینی به همراهی و تحت زعامت اکبر رفسنجانی که شامرتی بازی و خدعه را در مکتب امام امت آموخته بود، در یک برنامه حساب شده در پی آمد نسل کشی و همه کشی سال ۱۳۶۷، اقدام به برکناری آقای منتظری به دلیل اعتراض شجاعانه به اعدام‌ها نمودند. تا در مجلس خبرگان بعدی علی خامنه‌ای ملای روضه خوان را با اصلاح قانون اساسی، بدون مرجعیت فقهی، به مقام رهبری رسانند و اختیارات بی‌سابقه‌ای

را در قالب « ولایت مطلقه فقیه » به وب واگذار کنند غافل از این که همین اختیارات بعدها دامن آنان را نیز خواهد سوزاند. چون این گزارش طولانیست اجازه بدهید رفیق زری ادامه آن را بازگو کند.

زری - اجرای سیاست های تعدیل اقتصادی نسخه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در دوران ریاست جمهوری اکبر رفسنجانی که باعث تورم ۴۵ درصدی بعنوان بالاترین نرخ تورم جهان در آن سال ها و گرانی و فساد و ظهور تدریجی آقا زاده مه باعث اعتراضات جدی حتی در بدنه نظام شده بود ،موجب شد اصلاح طلبانی که در پی سازش با ولی فقیه برای کارآمدی نظام بودند با انتخاب محمد خاتمی با شعار جامعه مدنی،تلاش نمایند رژیم را از درون اصلاح نمایند و امید به اصلاحات را زنده کرده بودند اما ساختار اقتدارگرا و دخالت نهادهای امنیتی-نظامی، این پروژه را ناکام گذاشت ، طوری که رئیس اصلاحات رسماً اعلام کرد رئیس جمهور در جمهوری اسلامی « تدارکاتچی ولی فقیه » است ؟!

در پی افشای قتل های زنجیره ای و قتل وحشیانه داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری از فعالین و کنشگران معترض ولایت آخوندی رژیم اقدام به تعطیلی روزنامه سلام نمود. روزنامه سلام به صاحب امتیازی آقای موسوی خوئینی ها دادستان کل کشور دوران خمینی و دهه کشتار شصت ، از خودی ها نظام ولایتی در افشای فساد ۱۲۳ میلیاردی باند رفیق دوست و قتل های زنجیره ای و افشای نقش سعید امامی نقش خاصی برعهده داشت . این تعطیلی بهانه ای شد تا اعتراضات و اعتصابات دانشجویی وسیعی صورت گیرد . رژیم با حمله به خوابگاه های دانشجویی و ضرب و شتم و دستگیری عده زیادی از مردم و دانشجویان توانست این اعتراضات را سرکوب نماید. این رویداد، پایان دوران اصلاحات واقعی بود. رژیم باردیگر نشان داد ظرفیت و تحمل اصلاحات و میدان دادن حتی به رقبای خود را ندارد چه رسد به تامین خواسته های اپوزیسیونی که برخی هنوز امید به تعامل و گفتگو با رژیمی دارند که بقول قدیمی ها « پستان مادر خود را گاز گرفته اند»؟!!

بن بست اصلاحات و مجلس ششم و فراقنی های دوران جامعه باعث شد طراحان و اتاق فکر جمهوری اسلامی به رهبری پدر و پسر -خامنه ای و مجتبی -با دورزدن اکبرهاشمی رفسنجانی که آن روزها به جرگه منتقدین پیوسته بود و حذف قالیباف -که علاقمند بود در پوشش رضاشاه سپاهی ظاهر شود- و با حمایت نهادهای نظامی و اصولگرا، احمدی نژاد را به کرسی قدرت نشانند او با شعار عدالت خواهی، سیاست خارجی تهاجمی، و رویکرد ضدنخبگانی کشور را در بحران های تازه فرو برد. احمدی نژاد مظهر حماقت رهبری بود که در یک دوره هشت ساله بالغ بر ۷۰۰ میلیارد دلار درآمدهای ارزی کشور را به باد فنا دادند و برخلاف آمارهای قلابی هفته دولت در ادوار گذشته ، اینک شاهد هستیم کشور بدون ذخائر آب ، برق و گاز و نفت در بحران زیست محیطی فررفته است.

گسترش فساد نهادینه شده در دوره اول احمدی نژاد و بر باد دادن منابع ارزی کشور باعث حضور مجدد اصلاح طلبان در انتخابات ۱۳۸۸ شد که در پی ادعای تقلب در انتخابات ریاست جمهوری، میلیون ها نفر در قالب جنبش

سبز با شعار « رای من کو» به خیابان آمدند. سرکوب خشن، حصر رهبران، و سکوت نهادهای اصلاح طلب باعث شکست این جنبش شد. در همین دوره بود که برای اولین بار جنبش به سطحی از آگاهی رسید که شعار «مرگ بر دیکتاتور» را سردادند. جنبش سبز نقطه عطفی در شکستن صف حامیان رژیم و سرازیر شدن بخش هایی از رژیم به صف منتقدان یا مخالفان رژیم شد. تظاهرات سوم خرداد ۱۳۸۸ یادآور روزهای مبارزات سال ۱۳۵۷ بود که اگر رهبران جنبش درایت بیشتری بخرج می دادند می توانستند سمت وسوی مبارزات را نه فقط برای « بازشماری آرای مردم » که بر علیه دیکتاتوری ولایت فقیه و باندهای مافیائی سپاه بازگردانند.

بهرام - پیامد فساد و گرانی و فقر گسترده که خود را در شاخص فلاکت متبلور ساخته بود و بی توجهی حاکمیت به مطالبات مشروع زحمتکشان و حاشینه نشینان باعث اعتراضاتی در این دوران شد که با شعار « اصلاح طلب ، اصولگرا ، دیگه تمامه ماجرا» همراه شد که جرعه آن در دی ماه ۱۳۹۶ زده شد و متعاقبا در اعتراض به فقر و فساد و گرانی بنزین در آبان ۱۳۹۸ شعله ور شد که بیش از ۱۵۰۰ نفر در چند روز کشته شدند. این دو اعتراض نشان دادند جامعه اگرچه به نقطه انفجار نزدیک شده اما بعثت فقدان سازماندهی سراسری و رهبری واحد قادر نیست رژیم تحمیل شده دیکتاتوری مذهبی را به قبول خواسته های مردم بکشانند .

در حالی که رژیم سرمست از سرکوب های ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ سر به زیر عبای ولایت فروبرده بود و داد سخن از محور مقاومت و سرباز ولایت قاسم سلیمانی فضای کشور را فرا گرفته بود ، آتش زیر خاکستر اعتراضات مردمی با قتل مهسا امینی، دختر کرد خرمن رژیم را به آتش کشید . زنان برای اولین بار در دوران معاصر رهبری اعتراضات و در خط مقدم اعتراضات قرار گرفتند و همان ها برای نخستین بار، مشروعیت رهبری و کل مقدسات نظام و سپاه پاسدارانی که خود را پاسدار اسلام و مردم می دانستند را با الفاظی که شایسته و بایسته رژیم آخوندی بود ، زیر سؤال بردند. اگرچه جنبش با سرکوب شدید مواجه شد. اما شعارهای جنبش به عنوان درس نامه نهضت جدید سراز مدارس و دبیرستان و دانشگاه ها و محلات درآورد. از طرف دیگر تحرکات منطقه ای سپاه قدس و نیروهای نیابتی ایران باعث شد در ۱۳ دیماه ۱۳۹۸ سرباز ولایت و بزرگ قاچاقچی منطقه سردار قاسم سلیمانی که عمود خیمه ولایت در منطقه و نماد قاچاق و فساد و خشونت شده بود با حمله پهبادی آمریکا در بغداد کشته شد. جمهوری اسلامی واکنشی محدود نشان داد. این اولین چالش در حلقه جدی نفوذ منطقه ای ایران بود که بعدها در حملات بعدی تکمیل شد. رژیم جمهوری اسلامی که با دعوت های مکرر از سران حماس و حوثی ها و سایر نیروهای عراقی درصد گسترش منازعات منطقه برای بهره برداری هلال شیعه بود در ۱۵ مهرماه ۱۳۹۴ یا ۷ اکتبر ۲۰۲۳ مواجه با حمله حماس به شهرک نشینان اسرائیلی شد .

حرکت مقاومت اسلامی - حماس - جریان اسلامی مورد حمایت موساد بر علیه سازمان آزادیبخش فلسطین - ساف - بود که حتی توانست با حمایت بیدریغ قطر و موساد در انتخابات در غزه قدرت را از چنگ ساف خارج کند. اما این پدیده که نوعی نوستالوژی القاعده و طالبان در افغانستان بود نیز پس از طی دوران نوزادی بر علیه والدین خود سر به شورش گذاشت . جنگجویان حماس که قدرت را در تفنگ و کشتار و گروگان گیری می

دانستند در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ با طراحی عملیاتی که دست داشتن موساد در آن امروزه قابل انکار نیست ، جنگ جدیدی را در منطقه باعث شدند که علاوه بر نابودی ساختاری خود حماس و حزب الله لبنان ، دامن رژیم ولایت را تا امروز برگرفته است .

خامنه ای که در تنگنای مسائل سیاسی - اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته بود با طراحی و صحنه آرائی برای یک دست شدن حاکمیت در یک انتخابات مهندسی شده با حذف رقبا، آخوند رئیسی را با شش کلاس سواد که حتی فاقد سواد حوزوی است را از درون جعبه مارگیری ولایت بیرون آورد اما بحران های اقتصادی و سرکوب گسترده، ناکامی او را رقم زد. مرگ مشکوک او با سقوط بالگرد که می تواند پس آمد جنگ قدرت در جناح های درونی حاکمیت و یا عملیات ویژه موساد باشد، نظام را وارد شوک تازه ای کرد. بطوری که در انتخابات مجلس شورای اسلامی در اسفندماه ۱۴۰۲ با تحریم گسترده معنی دار مردم مواجه شدند که رسماً به رژیم نه گفتند.

در پی تحریم گسترده انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۴۰۲ خامنه ای با بازتولید کالای اصلاح زده قدیمی که حاصل تلفیق « پزشک و زرشک » بود توانست پزشکیان را با شعاروفاق ملی انتخاب نماید ، انهم در حکومتی که بارها رسماً ملی و ملی گرایی را کفر تلقی کرده بود. دوره ریاست پزشکیان که مصادف با ترور رهبران مقاومت در تهران ، اشغال لبنان و سقوط بشاراسد و بالاگرفتن منازعات درون گروهی حاکمیت شده مزید بر ساختار بسته و امنیتی نظام، قدرت تغییر و چانه زنی او را به شدت کاهش داده و ناچارشد برای نجات ریاست جمهوری ب شعار «وفاق ملی زیرپرچم ولایت » تلاش نماید به نظام درحال فرسایش تنفس مصنوعی بدهد بلکه رژیم بتواند جان بگیرد . اما وقایعی در حال اتفاق بود که همه محاسبات وفاق را بهم ریخت زیرا پس آمد حمله اکتبر حماس باعث شد موساد و اسرائیل فرماندهان حماس، جهاد اسلامی و حزب الله را هدف قرار دهد و در پی یک عملیات نفوذی - جاسوسی با استفاده از پیجرهای آلوده به سامانه گشت یابی توانست عمده رهبران حماس ، جهاداسلامی و حزب الله را تا رده های میانی از صحنه مبارزاتی حذف نماید و رژیم آخوندی که به دعا و دستمال دلخوش کرده بود نتوانست هیچگونه بازدارندگی ایجاد کند. اوج حملات سرنگونی بشاراسد سنگر اصلی مقاومت و فروپاشی ساختار حزب اله لبنان به عنوان پرچمدار جنگ های نیابتی بود.

در این میان ترور فرماندهان سپاه قدس در سوریه و لبنان باعث شده بود ایران هم به تلافی موشک های خود را به اسرائیل شلیک و مناقشات منطقه ای را وارد فاز جدیدی نماید. امروزه مشخص شده است که پس آمدهای حمله القاعده به برج های تجارت جهانی و افشای گزارشاتی نظیر « Defence Planning Guide » و « Clean Breaking » مقرر شده بود ایالات متحده امریکا با همکاری اسرائیل هفت کشور شامل « افغانستان - عراق - ایران - لیبی - سوریه - سودان - کره شمالی » مورد حمله قرار گیرند که پس از حمله به عراق و افشای این گزارشات و گرفتار شدن امریکا و ظهور گروه های جهادی اسلامی نظیر داعش این برنامه به تعویق افتاده بود اما حمله بعدی به لیبی می توانست هشداری به ناهبران خودشیفته احمق ایران باشد که امریکا و اسرائیل در فرصت مناسب حمله به ایران را انجام خواهند داد. تحریکات جمهوری اسلامی و عوامل نیابتی او در چنددهه

گذشته و سرکوب حماس و حزب الله و افشای برنامه های هسته ای - اتمی ایران ، رژیم نسل کش اسرائیل و موساد را به این جمع بندی رسانید که بهترین زمان برای حمله به تأسیسات نظامی و هسته‌ای ایران فرارسیده و زمانی که رژیم ملایان دل به مذاکرات خوش کرده و پای میز مذاکرات لوندی و بازی « تو بمیری و من بمیری » را زیرمیزی در می آورد دقیقاً فقط یک روز پس از اتمام مهلت شصت روزه ترامپ، توانست در یک عملیات غافلگیر کننده نظامی جاسوسی برق آسا با حمایت امریکا و نیروهای غربی شالوده هستی جمهوری اسلامی را نابود کند به طوری که نایب امام غایب هم به غیبت صغرا فرورفت .

مژگان = با توجه به این مواردی که رفقا مطرح کردند من بیشتر روی این موضوع ملی گرائی و وطن پرستی کاذب رژیم و اپوزیسیون قلبی صحبت خواهم کرد. با توجه به این که برای بیش از چهار دهه، نظام جمهوری اسلامی مفاهیمی چون «وطن»، «ملی گرای»، و «میهن دوستی» را با انگ‌هایی چون «نژادپرستی»، «باستان گرایی»، یا «بقایای طاغوت» رد می کرد. واژه‌هایی مانند/ ایران، پرچم ملی، یا حتی زبان فارسی، نه تنها در سیاست رسمی جمهوری اسلامی جایگاه نداشتند، بلکه نزد بسیاری از رهبران آن معادل با شرک، ناسیونالیسم الحادی، یا باقی مانده نظام شاهنشاهی تلقی می شدند. خمینی درسخرانی سوم خردادماه ۱۳۵۹ مندرج در کتاب صحیفه نور جلد ۱۲ صفحه ۱۱۰ به صراحت گفته بود « ملی گرایی خلاف اسلام و دستور خداست : ملی گرایی بر خلاف اسلام است این بر خلاف دستور خداست و بر خلاف قرآن مجید است .»

در تمام این سال‌ها، ولایت فقیه خود را نماینده امت اسلامی می دانست، نه ملت ایران . آنچه اصل بود، «حفظ نظام اسلامی»، و آنچه فرع شمرده می شد، «منافع ملی» یا «حقوق تاریخی ایران». از جنگ هشت ساله گرفته تا سیاست خارجی، اولویت با صدور انقلاب و حمایت از «جبهه مقاومت» بود، حتی اگر به قیمت تحریم، جنگ نیابتی، یا بی ثباتی اقتصادی کشور تمام شود. اما رژیم جمهوری اسلامی حتی خود خمینی هرگاه براب فریب و به میدان کشاندن مردم لازم می دیدند برای حفظ بیضه اسلام از «سرود ای ایران و ملی گرائی» استفاده می کردند. درهمین رابطه به ویژه در سال‌های اخیر، و به طور مشخص از زمان اعتراضات گسترده ۱۴۰۱ به بعد، شاهد چرخش محتاطانه‌ای در گفتمان رسمی نظام هستیم . رهبر جمهوری اسلامی و رسانه‌های وابسته به سپاه، واژگان «میهن»، «حراست از تمامیت ارضی»، و «غیرت ملی» را با آب و تاب به کار می برند . پرچم ایران - که سال‌ها در پشت شعارهای دینی محو بود - حالا دوباره در تبلیغات رسمی دیده می شود. اما این چرخش، نه از سر باور به وطن، بلکه از سر ترس از سقوط و تلاش برای مصادره گفتمان رقیب است. نظام درک کرده که مردم، خصوصاً نسل جوان، دیگر با مفاهیم مذهبی بسیج نمی شوند، بلکه واکنش آن‌ها نسبت به ظلم، سرکوب و تبعیض، در قالب وطن دوستی، زبان مادری، و هویت تاریخی بروز یافته است. در چنین لحظاتی، همان‌طور که تاریخ نشان داده، دیکتاتورهای تلاش می کنند با لعاب میهن پرستی، ماهیت سرکوب گر خود را پنهان کنند. اخباری وجود دارند که شورای امنیت ملی در اوائل سال اخیر مصوباتی پیرامون نادیده گرفتن امرحجاب ، تلفیق ملی گرائی با شیعه گرائی را صادر کرده بود که رفتن شرلشکر باقری در تخت جمشید و انتشار عکس نامبرده در کنار

آثار تخت جمشید در راستای همین مصوبه بوده است. البته این گونه موارد مسبوق به سابقه در جهان بوده است بطوری که هیتلر در آلمان، با شعار «آلمان بالاتر از همه» وطن را ابزاری برای مشروعیت‌سازی فاشیسم کرد یا نظامیان آرژانتین در سال ۱۹۸۲ در اجرای جزایر فالکلند با حمله‌ای ماجراجویانه به بریتانیا، کوشیدند افکار عمومی داخلی را با «شعله ملی‌گرایی» از بحران اقتصادی منحرف کنند. بنابراین امروزه شاهد آن هستیم حاکمیتی که سال‌ها شعار «نه غزه، نه لبنان» را کفر می‌دانست، حالا خود را «مدافع تمامیت ایران» جا می‌زند. بدون شک چرخش رژیم از امت به ملت، از انقلاب به وطن، و از ولایت به پرچم، نه یک بازسازی صادقانه، بلکه تلاشی تاکتیکی برای بقاست. اما مردم ایران، به‌ویژه نسل تازه، این بازی را درک کرده‌اند؛ آن‌ها بین «ایران واقعی» و «ایران مصادره‌شده» تفاوت قائل‌اند، و می‌دانند که وطن‌دوستی واقعی، نه در تبلیغات سپاه، بلکه در آزادی، برابری، و عدالت برای همه‌ی ایرانیان معنا می‌یابد. ما در این جریان حمله اسرائیل شاهد یک دوگانگی در اپوزیسیون از رفتن به زیر چتر ولایت تا قرارگرفتن زیر پرچم اشغال بودیم. شاید بد نباشد که بدانیم در سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از خیزش‌های اجتماعی مانند آبان ۱۳۹۸ و جنبش «زن، زندگی، آزادی»، بار دیگر این پرسش در میان افکار عمومی مطرح شده که «اپوزیسیون ایرانی کجاست و چرا صدای مردم را نمایندگی نمی‌کند». امروز راحت‌تر می‌توان به این پرسش پاسخ داد.

پاسخ این پرسش را باید در دو روند متقابل اما هم‌زمان جست‌وجو کرد: یکی جذب‌شدگی برخی نیروهای اپوزیسیون در گفتمان رسمی نظام با پوشش میهن‌دوستی، و دیگری پیوستن بخشی دیگر به پروژه‌های نظامی و اشغال‌گرایانه قدرت‌های خارجی، از روی سرخوردگی تاریخی. اگر بخواهم روشن‌تر صحبت کنم باید بگویم بخشی از اپوزیسیون - مذهبی و غیرمذهبی و عمدتاً وازدگان خودی سابق رژیم - با پرچم وطن با استعاره از شعر وطن شجریان و استعانت گرفتن از شعر «ای ایران» محمد نوری زاد به زیر چتر ولایت رفت تا موج انقلاب او را خیس نکند. در سال‌های اخیر، برخی چهره‌ها و جریان‌هایی که سابقاً به‌عنوان مخالف نظام شناخته می‌شدند، به بهانه «دفاع از وطن» و «مقابله با تهدید خارجی»، عملاً به ابزار تبلیغاتی جمهوری اسلامی بدل شدند. این جریان که از چپ‌گرایان ملی‌گرا تا تکنوکرات‌های محافظه‌کار را شامل می‌شود، سعی می‌کند با برجسته‌کردن خطر جنگ یا تجزیه، به مردم بقبولاند که: «با همه کاستی‌ها، جمهوری اسلامی بهتر از تجزیه، جنگ، یا اشغال است». این جریان که طیفی متفاوت از اپوزیسیون مذهبی، اخراج‌شدگان از دایره قدرت، اصلاح‌طلبان قبلی و فعلی، وازدگان چپ‌هوادر محور مقاومت و توده‌ای‌های بازگشته به صحنه نظیر راه‌توده و دهم‌مهری‌ها هستند، ناخواسته یا آگاهانه، به تداوم مشروعیت نظام، عادی‌سازی اقتدارگرایی، و سرکوب اعتراضات کمک می‌کند. آنان با پرچم «حفظ ایران» و «استقلال» حرکت می‌کنند، اما بی‌آنکه خواسته یا ناخواسته بدانند، در حال حفظ نظامی هستند که بیش از هر دشمن خارجی به انسجام، آزادی و کرامت ایران ضربه زده است. در مقابل بخشی دیگری از اپوزیسیون - این هم مذهبی و غیرمذهبی - که عمدتاً خرج‌نشین هستند - غالباً سرخورده از نیم‌قرن شکست، تبعید و بی‌اثر بودن - از موضعی تسلیم‌طلبانه و متوهمانه، دست به دامن قدرت‌های بیگانه شدو به زیر پرچم اشغال رفت. این گروه، در سال‌های اخیر، آشکارا از حمله نظامی به ایران،

اشغال نظامی، و حتی پروژه‌های اسرائیلی برای «سرنگونی جمهوری اسلامی» حمایت کرده‌اند. برخی از آنان در رسانه‌ها و کنفرانس‌ها، زبان نظامیان تندروی اسرائیلی را تکرار می‌کنند و امر فرماندهان موساد را چون نجات‌بخش تفسیر می‌کنند. تاسف آور آن که رضا پهلوی که چدرش در دوران زمامداری ۳۷ ساله هیچگاه حاضر به رسمیت شناختن رسمی اسرائیل نکرده و انرا دوفاکتوری پذیرفته بود، به نقل از روزنامه کیهان در فروردین ۱۳۴۷ شاه ایران رهبر نخستین کشوری بودند که بلافاصله بعد از حمله خردادماه سال گذشته اسرائیل به اردن گفتند که دوران اشغالگری و تهاجم پایان یافته است و هیچ کشور و ملتی حق تجاوز و تصرف سرزمین دیگری را ندارد و اکنون نیز تنها راه پایان دادن به جنگ اعراب و اسرائیل تخلیه سرزمین‌های عربی از نیروهای اسرائیل است. علاوه براین در سال ۱۹۷۵ ایران به قطعنامه ۳۳۷۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد که به موجب آن صهیونیسم از انواع نژادپرستی شمرده شد، رای مثبت داد. با این مستندات و نادیده گرفتن تجربه‌های خونین عراق، لیبی، سوریه و افغانستان، این دارودسته می‌پندارند که آزادی از آسمان با بمبافکن می‌بارد. غافل از آن که آزادی بدون ریشه در مردم، نتیجه‌ای جز اشغال، هرج و مرج، و نفرت نمی‌زاید. تجربه خودایران در دوران اشغال در جنگ دوم جهانی و تجربه مشابه کشورهای دیگر نشان داده که قربانی اصلی این دو انحراف، مردم ایران‌اند. مردمی که بار انقلاب، جنگ، تحریم، فساد، و سرکوب را کشیده‌اند، اسیر دو انحراف از سوی مدعیان رهایی خود شده‌اند:

- در یک‌سو، کسانی که برای حفظ نظام، پرچم وطن را به گروگان گرفته‌اند.
- و در سوی دیگر، آنان که برای انتقام از نظام، استقلال سرزمین را به حراج گذاشته‌اند.

این دو جریان، با تمام تفاوت‌های ظاهری، در ناتوانی از درک استقلال، آزادی و عدالت به عنوان سه اصل غیرقابل معامله برای آینده ایران به نقطه مشترک رسیده‌اند.

ارژنگ - اگر بخواهم لری گفتار سایررفقا را جمع بندی کنم باید بگویم که برخلاف دو راه پیش گرفته اپوزیسیون راه سومی هم وجود دارد که این راه یا مسیر همین سیاستی بود که خودمردم ایران در دوران حمله پیش گرفتند یعنی نرفتن بسوی هیچکدام از دوبیراهه قبلی و نرفتن بسوی ولایت و نه گفتن به اشغال. مردم ایران نشان دادند و در سکوت بیان کردند که ایران به اپوزیسیونی نیاز دارد که نه در دفاع از سرکوب به بهانه وطن، و نه در دفاع از اشغال به نام آزادی سقوط کند؛ بلکه بر پایه استقلال، عدالت اجتماعی، دموکراسی و احترام به اراده مردم، نیرویی ملی و مدرن بسازد.

اپوزیسیونی که ریشه در مردم داشته باشد، نه در سفارت‌خانه‌ها، و میهن‌دوستی‌اش، در پاسداری از کرامت ایرانیان باشد، نه در حفظ مرزهای بدون آزادی یا گشودن دروازه بر تانک خارجی. آنچه مایه مضحکه شده چرخش عده ای از عناصر سابق جمهوری اسلامی و همچنین مدعیان چپ دیروزین به سوی دیکتاتوری خواهی، شاه‌پرستی و وابستگی خارجی، و نیز رفتار دوگانه برخی چهره‌های مدعی اپوزیسیون که عملاً در مسیر دفاع از رهبری و سیاست‌های نظام قدم گذاشتند، قابل تامل بود. از خدمت در نظام تا چرخش به سوی استبداد؛

سرگذشت متناقض برخی عناصر جدا شده و اپوزیسیون نمایان که بعید نیست برخی از آنان مهره رژیم در پرده این نمایش بی تماشگر باشند. بدون شک یکی از ویژگی‌های دوران بحران‌های پایدار در نظام‌های توتالیتر، آشفته شدن صف‌بندی‌های سیاسی و ایدئولوژیک است؛ جایی که مرزهای میان «مخالف»، «فراری»، «خائن»، و «دلسوز» درهم می‌ریزد و بسیاری از کسانی که زمانی در درون ساختار قدرت بوده‌اند، پس از جدایی یا حذف، نه به اردوگاه دموکراسی و مردم، بلکه به دامان اقتدارگرایی‌های نو پناه می‌برند. عده قابل توجهی از حامیان ولایت فقیه - مذهبی و غیرمذهبی - که وحشت انقلاب و خشم مردم آنان را هراسان کرده با چرخشی وارونه و خطرناک از «سنگر ولایت فقیه به دیکتاتوری سلطنت طلب و بیگانه پرست» روی آورده‌اند. بررسی این گرایش به خصوص در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از عناصر جدا شده از جمهوری اسلامی - اعم از مدیران، دیپلمات‌ها، نظامیان، و روحانیون سابق - که ظاهراً از نظام بریدند، نه به سمت ارزش‌های آزادی خواهانه و مردمسالار، بلکه به سوی نوعی نوستالژی استبدادی چرخیده‌اند به طوری که برخی به دامن سلطنت طلبی مدفون شده پناه بردند و نه تنها گذشته پهلوی را تطهیر کردند، بلکه به طور فعالانه خواهان بازگشت سلطنت (ولو سمبلیک) شده‌اند و تعدادی دیگر نیز که پیش‌تر جزئی از دستگاه امنیتی، نظامی یا دیپلماتیک نظام بودند، امروز در رسانه‌های فارسی زبان حامی حمله نظامی یا تحریم فلج کننده به ایران، نقش فعال دارند؛ آن‌هم به نام «آزادی مردم».

این چرخش‌ها، بیشتر از آن که ریشه در تحول فکری داشته باشند، ناشی از ناامیدی از اصلاح درون ساختاری، بحران هویتی، و نیاز به بازتعریف نقش شخصی در فضای تبعید سیاسی است. غافل از این که پیام جنبش زن - زندگی - آزادی نشان داد که مردم ایران، دیکتاتوری تازه با چهره نو را نمی‌پذیرند؛ چه عبای ولایت باشد، چه تاج پهلوی، و چه پرچم بیگانه. در مقابل این چرخش صف دیگری از اپوزیسیون در ستایش «قامت بدون عصای رهبری» سخنرانی و بیانیه دادند. این عده نیز شامل برخی چهره‌های مشهور که در برهه‌هایی از خود نقش اپوزیسیون نشان دادند بوده که در بزنگاه‌هایی چون حملات خارجی به ایران، یا تنش‌های منطقه‌ای، در قالب بیانیه‌های به ظاهر میهن دستانه، به دفاع از «وطن»، «آب و خاک»، «مقاومت» و «رهبری» و سیاست‌های رسمی نظام پرداخته‌اند. بهانه این دارودسته که عموماً سالخوردگان دوران ولایت هستند این است که با فرافکنی خطر جنگ یا تجزیه، مردم منتقد را به «همراهی با دشمن» متهم و برخی حتی پا را فراتر گذاشته، از «بصیرت رهبری»، «استقلال ایران تحت ولایت»، و «اقتدار جمهوری اسلامی در برابر صهیونیسم» دفاع کردند. در عمل، این افراد - آگاهانه یا از سر سردرگمی - به سپر نرم افزاری نظام در میان روشنفکران و هنرمندان بدل شدند. این‌ها در بدترین شرایط فشار به زحمتکشان و اقشار آسیب پذیرانه با مردم معترض هم صدا شدند، نه با آزادی خواهان، بلکه پشت پرچم نظامی پنهان شدند که خود زمانی از آن انتقاد می‌کردند.

در واقع هردو جریان اپوزیسیون که امروزه در رنگ‌های مختلف از «سجده به رهبری شاه گونه» تا «رکوع در برابر ولایت عظمای فراتر رفته‌اند نمی‌دانند که دوران فریب توده‌های مردمی رو به اتمام است و ملت ایران

امروز دیگر نه تنها فریب نمی‌خورد؛ بلکه از چرخش عناصر سابق که تا دیروز زیر پرچم ولایت بودند و امروز در قامت «شاه‌دوست»، «صهیونیست‌پرست» یا «وطن‌دوست جعلی» قرار دارند تعجب نمی‌کنند. مردم بخوبی با تجربه از انقلاب ۱۳۵۷ و مبارزات خونین دهه اخیر دریافته‌اند همیشه عده‌ای از صف مردم و انقلاب برای فرار از مسئولیت و منافع شخصی به سنگر ضدانقلاب پناه می‌برند و درمقابل درمقابل نیز عده‌ای دیگر که نقش روشنفکر یا هنرمند اپوزیسیون را بازی می‌کنند، اما هر وقت بوی بحران می‌آید، کنار حاکمیت سنگر می‌گیرند. اما آنچه کارگران، زحمتکشان، مزدبگیران و بخصوص زنان قهرمان در پی آن هستند، نه «تغییر صورت دیکتاتوری»، بلکه گذار ریشه‌ای از نظام‌های توتالیتار به مردم‌سالاری متکی بر آزادی و دموکراسی، عدالت اجتماعی، و کرامت انسانی است؛ بدون سلطنت، بدون ولایت، و بدون دخالت بیگانه است

ظلمت - من با توجه به بحث‌های رفقا و گرایشاتی که حاکی از ناامیدی بخشی از مردم و اپوزیسیون در سرنوشت رژیم می‌بینم بد نیست که در مورد ملت مستأصل هم صحبت کنیم. این واژه «ملت مستأصل» که در دهه‌های اخیر در ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی برای توصیف وضعیت جوامعی به کار رفته که نه‌امیدی به اصلاح دارند، نه توانایی انقلاب؛ نه اعتماد به حاکمان دارند، نه باور به اپوزیسیون. در چنین وضعیتی، ملت اعتماد خود را به همه نیروهای رسمی و غیررسمی از دست داده؛ دچار سرخوردگی مزمن از امکان تغییر شده؛ به جای مشارکت در تحول، به سکوت، مهاجرت، انزوا، یا انفعال سیاسی و مدنی روی آورده؛ و از آینده می‌هراسد، اما در حال نیز احساس گم‌گشتگی می‌کند. این پدیده نتیجه شوم سرکوب مستمر سیاسیو حذف تمام کانال‌های بیان، اعتراض و کنش جمعی، فروپاشی مشروعیت نخبگان بی‌اعتمادی به حاکمان و اپوزیسیون، بحران اقتصادی فرسایشی شامل فقر، بیکاری، فساد، و مهاجرت نخبگان، شکست‌های انباشته تاریخی متاثر از سرکوب انقلاب‌ها، شکست جنبش‌های مدنی، و بی‌پاسخ ماندن خون‌های ریخته‌شده و تجربه‌های تروماتیک جمعی یعنی جنگ، نسل‌کشی، یا تحقیرهای فرهنگی و قومیتی هستند. اگر بخواهیم نشانه‌های استصال مردم ایران را با مثال روشن کنم باید، جنبش‌های مردمی پیاپی اما بدون افق نهایی نظیر جنبش سبز، آبان ۹۸، زن زندگی آزادی، شکست اصلاحات از درون، و سرکوب انقلاب از بیرون، بی‌اعتمادی شدید به تمام اشکال سازمان‌یافته سیاسی، ترس از تکرار تجربه‌های عراق، لیبی، سوریه، افغانستان و افزایش افسردگی اجتماعی، مهاجرت جمعی، خودکشی، و فروپاشی هویتی را نام ببرم. بنظر مردم ایران در میانه یک تله روانی و تاریخی قرار گرفته‌اند یعنی از یکطرف از حاکمیت بیزارند، اما از آلترناتیوها هم مأیوس‌اند. در خیابان شعار «مرگ بر دیکتاتور» می‌دهند، اما در خانه نگران آینده فرزندان‌شان‌اند. و خواهان تغییرند، اما بی‌سازمان، بی‌راهبری، و بی‌امید. اما برخلاف ظاهر این نشانه‌ها و برگرفته از عکس‌العمل‌های مردم در همین دوران و برخلاف برخلاف تصور، ملت مستأصل لزوماً مرده نیست. در دل سکوتش، تنش و ظرفیت انفجار نهفته است. این بدان معنی است که اگر یک نیروی جدید - نه لزوماً حزبی - بتواند امید، افق، و معنا را بازسازی کند، ملت مستأصل می‌تواند به ملت فاعل تبدیل شود. زیرا ملت مستأصل نیازمند نه فقط شعار، بلکه اعتمادسازی، روایت تازه، و تخیل سیاسی نوین است. شاید بتوانم تجربه کشورهایمانند تونس (۲۰۱۱)، سودان (۲۰۱۹)، لهستان (دهه ۸۰) را مثال بزنم

که ملت‌های خاموش، ناگهان، در لحظه‌ای تاریخی، به یک ملت شورشی بدل می‌شوند، اگر جرقه و نقشه راه را بیابند. پس حواسمان باشد که درون این سکوت، صدایی در حال شکل‌گیری است و ایران امروز، ملت خاموش اما ناظر، خسته اما زنده، سرخورده اما جوینده دارد و اگر یک جریان انقلابی خود را بتواند به درستی در شعار و عمل به مردم عرضه کند می‌تواند روی ریشه‌های امید که از میان نرفته‌اند و حافظه مبارزاتی، که گرچه زخم‌خورده اما زنده است و از همه مهم‌تر وجود جوانانی که تاریخ نمی‌خوانند تا تکرارش کنند، بلکه می‌خواهند تغییرش دهند، حساب باز کند. من امید زیادی دارم همین ملت مستأصل، اگر زبان مشترک پیدا کند، اگر اعتماد دوباره ساخته شود، و اگر رهبری نوین از بطن خودش برخیزد، نه تنها می‌تواند نظام را به چالش بکشد، بلکه آینده‌ای عادلانه‌تر و انسانی‌تر برای خود رقم خواهد زد.

فریبرز- عده ای از رفقای چپ که در حسن نیت آنها شک نداریم معتقدند اگر حمله خارجی را به عنوان عامل خارجی تسریع در سرنگونی قبول داشته باشیم چرا نتوانیم از آن استفاده کنیم؟ یا اگر رژیم واقعا حاضر به مصالحه عمومی با جنبش انقلابی و اپوزیسیون باشد چرا قبول نکنیم و از آن استقبال نشود؟. در پاسخ به این رفقا و دوستان بد نیست برداشت خودم را از مطالبات پیرامون تجربیات جهانی و بررسی نحوه مواجهه کشورهای مختلف با بحران‌های ملی در دوره‌های حساس تاریخی را بازگو کنم. شرط اول این مطالعه آن است که فرض کنیم این رژیمی که در ذات خود با تغییر و اصلاحات بنیادین مخالف است، تن به اصلاحات بدهد در چنین شرایط باید ببینیم که چگونه ملت و مبارزان در مقابل بحران‌های فعلی رفتار می‌کنند و چه عواملی در موفقیت یا شکست آن‌ها نقش خواهد داشت. در این مورد اول مثال فنلاند را بگویم مقاومت واقع‌گرایانه در برابر تهاجم شوروی فنلاند در جنگ زمستان (۱۹۳۹) با حمله گسترده ارتش شوروی مواجه شد. هرچند فنلاند نتوانست در برابر شوروی پیروز شود، اما با اتخاذ سیاست‌های واقع‌گرایانه، انعطاف‌پذیری سیاسی و مصالحه‌جویی، توانست استقلال خود را حفظ کند و به جای فروپاشی، مسیر توسعه و تثبیت سیاسی را در دوره پس از جنگ دنبال نماید. سیاست‌های خردمندانه در سیاست خارجی، ایجاد ائتلاف‌های اقتصادی و تقویت ساختارهای داخلی، از فنلاند کشوری مستقل و باثبات ساخت. تجربه فنلاند نمونه‌ای از موفقیت در حفظ هویت ملی و مقاومت در برابر فشار قدرت‌های بزرگ است. مورد بعدی ژاپن است مدرن‌سازی در عصر میجی ژاپن در قرن نوزدهم با تهدید غرب برای پایان انزوای تجاری مواجه شد. با وقوع انقلاب میجی، ژاپن با اصلاحات عمیق و فراگیر در حوزه‌های نظامی، اقتصادی، و آموزشی توانست به مدرن‌سازی سریع دست یابد و خود را به یکی از قدرت‌های جهانی تبدیل کند. این تحول، نمونه موفق‌تری از پذیرش تغییر برای حفظ استقلال ملی است. ژاپن با الگوگیری از مدل‌های غربی در صنعت، آموزش و نظام حقوقی، هویتی مدرن یافت و به جای سقوط در برابر غرب، به یکی از قدرت‌های نوظهور آسیایی تبدیل شد. بازسازی پس از جنگ جهانی دوم پس از شکست در جنگ جهانی دوم، ژاپن با اشغال آمریکا روبه‌رو شد. این کشور با پذیرش مسئولیت، اجرای اصلاحات گسترده دموکراتیک و بازسازی

اقتصادی، توانست بار دیگر به یک قدرت جهانی اقتصادی بدل شود. نقش آمریکا در بازسازی و سیاست‌های داخلی اصلاح‌طلبانه ژاپن، کلید موفقیت این دوران بود. ژاپن در این دوران با نهادسازی‌های قوی، اصلاحات آموزشی، توسعه صنعتی و پذیرش فرهنگ صلح‌گرایی توانست تجربه‌ای منحصربه‌فرد از عبور از شکست و تبدیل بحران به فرصت را رقم بزند. نکته مهم این است که ژاپن پیش از جنگ جهانی دوم نیز یکی از کشورهای صنعتی و دارای زیرساخت دانش فنی بود و هرچند در اثر جنگ زیرساخت‌های فیزیکی تخریب شد، اما سرمایه انسانی، دانش فنی و فرهنگ صنعتی باقی ماند و همین امر زمینه‌ساز بازسازی سریع پس از جنگ شد. در مورد آلمان که مرارا در نوشته‌های موافقان اشغال مثال زده می‌شود باید گفت که پذیرش مسئولیت و بازسازی پس از جنگ آلمان پس از شکست در جنگ جهانی دوم، با تقسیم کشور و اشغال متفقین مواجه شد. آلمان غربی با سیاست‌های بازسازی اقتصادی، دموکراسی‌سازی، و پذیرش مسئولیت تاریخی خود، توانست نه تنها به یک قدرت اقتصادی اروپا تبدیل شود، بلکه الگویی برای عبور از گذشته و بازگشت به جامعه بین‌الملل ارائه کند. آلمان با پذیرش گناهان جنگ و نازیسم، رویکردی صلح‌آمیز در روابط خارجی اتخاذ کرد. موفقیت اقتصادی، موسوم به معجزه اقتصادی آلمان، با حمایت برنامه مارشال و اصلاحات ساختاری محقق شد. همانند ژاپن، آلمان نیز پیش از جنگ جهانی دوم یکی از کشورهای صنعتی پیشرو جهان بود که با وجود تخریب شدید زیرساخت‌ها در جنگ، به دلیل حفظ سطح بالای مهارت‌های فنی، تخصص‌های صنعتی و نیروی انسانی آموزش‌دیده، توانست پس از جنگ روند بازسازی و رشد اقتصادی سریع را تجربه کند. یا در مورد اندونزی نوشته‌های مستند بیانگر آن است که استقلال و چالش‌های پس از استعمار اندونزی با اعلام استقلال در سال ۱۹۴۵ وارد دوره‌ای از جنگ با هلند و سپس بی‌ثباتی داخلی شد. این کشور تحت رهبری سوهارتو توانست به تدریج اصلاحات اقتصادی و سیاسی را پیش ببرد و مسیر تثبیت نسبی را طی کند، گرچه همچنان با چالش‌های فساد، نابرابری و خشونت سیاسی مواجه بود. اندونزی نمونه‌ای از تلاش برای مدیریت گذار از استعمار به دولت-ملت مدرن بود که در مسیر آن، تجربیات تلخی از کودتاها، سرکوب‌های داخلی و بحران‌های اقتصادی را نیز تجربه کرد. شاید ذکر نمونه شیلی که اینروزها چپ‌ها مجدداً قدرت را بدست گرفته اند بی‌فایده نباشد که چگونه شیلی از دیکتاتوری به دموکراسی نسبی رسید. شیلی با کودتای نظامی سال ۱۹۷۳ وارد دوران دیکتاتوری پینوشه شد. این دیکتاتوری ابتدا با سرکوب همراه بود اما در ادامه با اصلاحات اقتصادی و بازگشت تدریجی به دموکراسی، شیلی توانست به یکی از کشورهای موفق در عبور از دیکتاتوری و تثبیت اقتصادی تبدیل شود، هرچند آثار اجتماعی آن همچنان باقی است. شیلی با اجرای سیاست‌های بازار آزاد و اصلاحات اقتصادی، به الگویی از توسعه اقتصادی در آمریکای لاتین تبدیل شد اما همچنان با مسائل عدالت اجتماعی و خاطره دیکتاتوری روبرو است. ذکر نمونه استرالیا نیز برای سینه چاکان اشغال خوب است در استرالیا، عبور از بحران هویت ملی در دهه‌های اخیر با بحران هویت ملی و وابستگی به بریتانیا مواجه بود. با تلاش برای استقلال فرهنگی، گسترش پیوندهای منطقه‌ای و اصلاحات اجتماعی، استرالیا توانست جایگاه خود را به عنوان یک کشور مستقل تثبیت کند و نقشی فعال در منطقه آسیا-

اقیانوسیه ایفا نماید. سیاست‌های مهاجرتی باز، تنوع فرهنگی و توجه به اقتصاد منطقه‌ای، موجب شد استرالیا مسیر توسعه‌ای متوازن را در پیش گیرد و از یک مستعمره بریتانیا به یک قدرت منطقه‌ای تبدیل شود. در مورد خود آمریکا جالب است بدانیم مدیریت بحران‌های داخلی و جهانی ایالات متحده در قرن بیستم با بحران‌هایی چون جنگ ویتنام، تبعیض نژادی و رقابت ابرقدرت‌ها مواجه شد. با وجود مشکلات، آمریکا توانست با اصلاحات اجتماعی، سیاست‌گذاری هوشمندانه و نقش‌آفرینی بین‌المللی، جایگاه خود را به‌عنوان ابرقدرت جهانی حفظ کند. هرچند چالش‌های ساختاری همچنان در آن پابرجا مانده است. آمریکا با بهره‌گیری از قدرت اقتصادی، نوآوری‌های علمی، و نظام سیاسی دموکراتیک، بحران‌های داخلی و خارجی را تا حد زیادی مدیریت کرد اما مشکلاتی چون شکاف اجتماعی، نژادپرستی و نابرابری اقتصادی همچنان در آن مشهود است.

اما در مورد گفتگو با اپوزیسیون و بیانیه‌های میرحسین موسوی و بیانیه موسوم به بیانیه ۱۷ نفره باید بگویم که اولاً شخصاً اعتقاد راسخ دارم رژیم جمهوری اسلامی ایران برخلاف گفته‌های اپوزیسیون درون و برون نظام فاقد ظرفیت اصلاحات واقعی است زیرا اصلاحات واقعی یعنی قبول حذف دیکتاتوری ولایت فقیه و حذف همه نهادهای غیرپاسخگوی بازوی ولایت، ادغام سپاه و ارتش، آزادی و برابری همه اقوام و قومیت‌ها در مقابل قانون، رفع تبعیضات دینی و اجتماعی برآمده از آن برای زنان، جدائی دین از حکومت و آموزش عمومی و...

لذا عواملی چون پذیرش واقعیت، اصلاحات داخلی، مسئولیت‌پذیری، انعطاف‌پذیری، و همکاری با جهان بیرونی نقش کلیدی در عبور ملت‌ها از بحران دارد که رژیم جمهوری اسلامی بدلیل واپس‌گرائی تاریخی خود قادر به عبور از این گذرگاه‌های الزامی نیست و هرگونه شعار گفتگو و وفاق ملی جز توهّم فروشی نخواهد بود که انجام و سرانجام جنبش مردم را به بیراهه خواهد برد.

البته اگر بخواهیم فارغ از نیت واقعی صارکنندگان این بیانیه‌ها قضاوت کنیم باید گفت بیانیه ۱۷ نفره نسبت به بیانیه آقای میرحسین موسوی گامی فراتر و روشن‌تر است. اما هر دو طرف باید بدانند تا کنون هیچ نمونه موفقیتی از اعمال اجرای رفراندوم یا فراخوان مجلس موسسان توسط رژیم حاکم بر هیچ کشوری جز در مرحله فروپاشی و برآمدن نظام جدید وجود نداشته که ما در حال حاضر در مرحله فروپاشی نظام حاکم یا برآمدن نظام جدید نیستیم لذا موضوع سالب نفعه نیز نمی‌باشد. لذا به کسانی که به تصور بوی گوشت، طبق معمول سنواتی متوجه خر داغ کردن نشده‌اند و چون خط‌نگهدارهای بازی فوتبال تنفس اعلام کرده‌اند باید گفت بر این امید دل نبندید که سرابی بیش نیست و از این امام زاده هم چون سایر امام زاده‌ها معجزه‌ای برنیاید.

شهرام — بد نیست در باره توهّمات ناشی از تجزیه ایران و ترس از تجزیه هم کمی صحبت کنیم تا این موضوع هم که بطور مکرر هم با ساز کوک شده همزمان از طرف رژیم و هم از طرف اپوزیسیون فرسگردی ساطنت طلب

کوک شده روشن شود. قبل از این بحث بعنوان مکمل گفته های سائررفقا عرض کنم که نقش نیروهای خارجی اشغال گر در دهه اخیر ویرانگر بوده اند بطوریکه مداخله آنان در عراق باعث فروپاشی دولت، جنگ داخلی، ظهور داعش و برقراری چنددولتی در عراق و واریز خزانه ارزی آن اول به حساب بانکی امریکا و بعد تخصیص آن به دولت عراق است. در لیبی نیز منجر به نابودی دولت مرکزی، جنگ داخلی چندلایه و در افغانستان باعث سقوط سریع حکومت غرب گرا و بازگشت طالبان قرون وسطائی شد. همچنین در مورد سوریه تا کنون موجب پیدایش تقسیم کشور بین قدرت های خارجی و کشتارهای قومی شده است لذا قافیه دخالت خارجی در حال حاضر رنگ باخته است. اما چرا به نظر من تجزیه ایران محتمل نیست؟

واقعیت آن است که خوشبختانه فعلا و از سر صدقه شرایط منطقه ای و بین المللی همسایه شمالی قبلی ایران یعنی روسیه نه تنها در فکر تجزیه ایران نیست بلکه با تجزیه آن به دلیل آن که تصور می کند از این نمد کلاهی برای او بافته نخواهد شد مخالف است. موضع سایر کشورهای منطقه نسبت به تجزیه ایران شامل مخالفت ترکیه به دلیل ترس از کردهای خودش و این که ترکیه واقف است اسرائیل به هیچ روی با ترکیه قدرتمند در منطقه که از اسرائیل توانا تر باشد موافق نیست و وفق برنامه توافقی امریکا و اسرائیل قرار نیست اساسا کشوری مسلمان و قدرتمند در منطقه وجود داشته باشد لذا ترکیه به وجود ایرانی یکپارچه بعنوان سپر بلای خودش نیاز دارد. مضافا مخالف پاکستان به دلیل تجزیه طلبی بلوچ ها که ریشه ادعای بلوچستان آزاد در پاکستان وجود دارد، مخالفت روسیه چون در حال حاضر مرز مشترک ندارد و منافع خود را در حفظ یکپارچگی ایران میداند. در مورد آذربایجان علیرغم تحریک قوم گرایی، مخالف عملی تجزیه است. همچنین عربستان علیرغم آن که خواهان تضعیف جمهوری اسلامی است، موافق تجزیه ایران نیست چون بخش عرب نشین کشور شیعه و مجاور عراق است که فعلا ایران در آن هنوز تاثیر گذار است. بنابراین موضوع تجزیه ایران لااقل از این منظر بیشتر مستمسک رژیم جمهوری اسلامی برای ترساندن مردم از انقلاب و از منظر فرسگردی ها و سلطنت طلب ها برای کشاندن همه اپوزیسیون به سمت خود می باشد.

با این اوصاف بنظر می رسد شاید بتوانیم سناریوهای آینده ایران را به ترتیب گزینه نخست فروپاشی تدریجی مدل شوروی دانست که فرسایش قدرت بدون شورش، گذار نرم که با شکست ساختار یه همراه است و گزینه دوم انقلاب اجتماعی که در صورت بحران بزرگ، خیزش سراسری با یا بدون اپوزیسیون خواهد بود و گزینه سوم گذار کنترل شده از بالا یا تداوم اقتدارگرایی با خامنه ای یا بدون خامنه ای که مستلزم تغییر قانون اساسی، حذف ولایت فقیه، بقای نظام بدون ساختار قبلی و در نهایت گزینه آخر یعنی بقاء سیستم فعلی با سرکوب شدید، اما همراه با انزوا و بحران مزمن

مهسا - من اگرچه با چارچوب بحث های ارائه شده موافقم اما اعتقاد دارم زیر پوست شهر، زلزله ای در کمین است زیرا اگرچه در ظاهر، آرامش نسبی بر فضای سیاسی کشور حاکم است و سرکوب ها موقتاً اعتراضات خیابانی

را خاموش کرده‌اند، اما زیر پوست شهر، زندگی سیاسی و اجتماعی ایران در حال جوششی پنهان است . شبکه‌های کوچک از کنش‌گران، فعالان صنفی، هنرمندان، کارگران، زنان، و حتی برخی لایه‌های سابقاً وفادار به نظام، امروز درگیر نوعی بازاندیشی و سازمان‌یابی زیرزمینی و دیجیتالی‌اند.

این جنبش زیرپوستی ، برخلاف خیزش‌های ناگهانی چون آبان ۹۸ یا خیزش زینا-مهسائی سال ۱۴۰۱ ، ذاتی آرام، متصل، و در حال پرورش ریشه‌های خود است. اما آنچه تاکنون مانع از شکل‌گیری یک خیزش سراسری تعیین‌کننده شده، فقدان یک نیروی فاعل، فعال و آگاه با توان ارائه نقشه راه، سازمان‌دهی امید و افق جایگزین است. در چنین شرایطی، اگر یک نیروی سیاسی هوشمند، که اعتماد عمومی را جلب کند، بتواند نقشه راهی واقع‌بینانه و قابل اجرا برای «گذار از جمهوری اسلامی» ارائه دهد، این خیزش‌های پنهان می‌توانند با جنبش‌های راکدشده پیشین (مانند جنبش سبز و جنبش زن، زندگی، آزادی) پیوند بخورند و موجی عظیم، منسجم و برگشت‌ناپذیر را شکل دهند. تاریخ نشان داده است که فروپاشی رژیم‌های اقتدارگرا نه لزوماً با جنگ یا کودتا، بلکه با هم‌گرایی تدریجی نارضایتی‌های پراکنده و فعال‌شدن یک «عامل آگاه تاریخی» ممکن می‌شود. دلیل من این است که در ایران امروز علاوه بر این که مواد اولیه تغییر موجود است، نارضایتی عمیق، بحران‌های چندگانه، جنبش‌های متفرق اما زنده، و بی‌اعتمادی کامل به حاکمیت. باید حواسمان باشد واسته‌های اولیه شهروندان را بصورت شعار روز مطرح کنیم تا بتوانیم شعاع کسترش حضورمردم را بیشتر نمائیم . بنظرم در حل حاضر شعار مرحله ای «زندانی سیاسی ازاد باید گردد و «آ ب ، برق ، نان ، زندگی» می تواند گستره بیشتری داشته باشند. تنها چیزی که باقی‌مانده، جرقه‌ای است هوشمند و هدایت شده که در چنین چشم‌اندازی، بعید نیست که در بزنگاهی نه‌چندان دور، این جنبش‌های زیرپوستی با میراث خیزش‌های گذشته یکی شوند و فروپاشی ساختار قدرت را شتاب بخشند.

اتحاد- مبارزه -پیروزی

برقرارباد جمهوری دمکراتیک شورائی

زن -زندگی ، آزادی ، آب ،برق ، زندگی

جنبش انقلابی مردم ایران

دوم مردادماه ۱۴۰۴

